

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: ...



... ..

... ..

کوهی از این امر است که اگر چه در بعضی موارد
وضع اینها را در بعضی موارد دیگر
در بعضی موارد دیگر وضع اینها را
چون اینها را در بعضی موارد دیگر
کردند و در بعضی موارد دیگر
گرفتند و در بعضی موارد دیگر

در اصل از عهد او بود
 که بهت فخر و عزت او
 آرد و در روز عروج او
 سلطان عالم عزت او
 خدای که در عرش او

فصل در اجزای از باب فعل یفعل القول گفتن با ضی معلوم قال

قالوا قالوا قال در اصل قول بود و او تحرک با قبل او مشتق و او را با الف بدل کردند قال شد همچنین تا قالنا و قلن در اصل قولن بود چون و او الف شد بالتقای ساکنین بفتاد قلن شد فتحه قات را ضم به بدل کردند و الا لست کنده من فصل که افتاده است و او بود نه یا مستقبل معلوم یقول یقولان یقولون تا آخر یقول در اصل یقول بود ضم به و او قبل بود نقل کرده با قبل از مذ یقول شد و در یقولن و یقولن و او بالتقای ساکنین بفتاد امر حاضر معلوم مثل قولوا قولوا قولوا قلن اصل قل اقول بود ماخوذ از تقول ضم به و او قبل بود نقل کرده با قبل دادند و او بالتقای ساکنین بفتاد اقل شد حرکت قات از همزه وصل مستغنی شد ند همزه نیز بفتاد مثل شد و ترار شد که گوئی قل ان تقول ماخوذست چون تا انداخته شد و لام بوقفی ساکن گشت و او بالتقای ساکنین بفتاد مثل شد امر غائب معلوم یقول یقولان یقولون تا آخر همی غائب لا یقول لا یقولان لا یقولون تا آخر امر حاضر یا انون یقولون قولان قولان تا آخر بانون خفیفه قولان

فصل در اجزای از باب فعل یفعل القول گفتن با ضی معلوم قال
قالوا قالوا قال در اصل قول بود و او تحرک با قبل او مشتق و او را با الف بدل کردند
قال شد همچنین تا قالنا و قلن در اصل قولن بود چون و او الف شد بالتقای
ساکنین بفتاد قلن شد فتحه قات را ضم به بدل کردند و الا لست کنده من
فصل که افتاده است و او بود نه یا مستقبل معلوم یقول یقولان یقولون
تا آخر یقول در اصل یقول بود ضم به و او قبل بود نقل کرده با قبل از مذ یقول
شد و در یقولن و یقولن و او بالتقای ساکنین بفتاد امر حاضر معلوم مثل
قولوا قولوا قولوا قلن اصل قل اقول بود ماخوذ از تقول ضم به و او
قبل بود نقل کرده با قبل دادند و او بالتقای ساکنین بفتاد اقل شد حرکت
قات از همزه وصل مستغنی شد ند همزه نیز بفتاد مثل شد و ترار شد که گوئی
قل ان تقول ماخوذست چون تا انداخته شد و لام بوقفی ساکن گشت و او
بالتقای ساکنین بفتاد مثل شد امر غائب معلوم یقول یقولان یقولون
تا آخر همی غائب لا یقول لا یقولان لا یقولون تا آخر امر حاضر یا انون
یقولون قولان قولان تا آخر بانون خفیفه قولان

فصل در اجزای از باب فعل یفعل القول گفتن با ضی معلوم قال
قالوا قالوا قال در اصل قول بود و او تحرک با قبل او مشتق و او را با الف بدل کردند
قال شد همچنین تا قالنا و قلن در اصل قولن بود چون و او الف شد بالتقای
ساکنین بفتاد قلن شد فتحه قات را ضم به بدل کردند و الا لست کنده من
فصل که افتاده است و او بود نه یا مستقبل معلوم یقول یقولان یقولون
تا آخر یقول در اصل یقول بود ضم به و او قبل بود نقل کرده با قبل از مذ یقول
شد و در یقولن و یقولن و او بالتقای ساکنین بفتاد امر حاضر معلوم مثل
قولوا قولوا قولوا قلن اصل قل اقول بود ماخوذ از تقول ضم به و او
قبل بود نقل کرده با قبل دادند و او بالتقای ساکنین بفتاد اقل شد حرکت
قات از همزه وصل مستغنی شد ند همزه نیز بفتاد مثل شد و ترار شد که گوئی
قل ان تقول ماخوذست چون تا انداخته شد و لام بوقفی ساکن گشت و او
بالتقای ساکنین بفتاد مثل شد امر غائب معلوم یقول یقولان یقولون
تا آخر همی غائب لا یقول لا یقولان لا یقولون تا آخر امر حاضر یا انون
یقولون قولان قولان تا آخر بانون خفیفه قولان

اما حاضر گفت خا خا خا تا آخر نون ثقیله و خفیفه بر قیاس گذشته و اجوف و این
 سه باب اصول آمده است اسم فاعل از باع تابع و اسم مفعول متبع در اصل
 میبویم بود ضمیه بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند پیش بعضی یا افتاد متبوع شد
 بعده و او را یا کردند و با قبل یا کمسور کردند تا مشتبه نشود به اجوف و اوی متبوع شد
 بوزن مفعیل و پیش بعضی و او را زاده افتاد متبوع شد بوزن مفعول ضمیه یا کمسره
 بدل کردند متبوع بوزن مفعول اسم فاعل انخاف خائف قیاس قائل اسم مفعول
 تحوّل منه که در اصل تحوّل بود یکی از دو افتاد چنانکه در مفعول گفته شد
 فصل ناقص و اوی از باب مفعّل یفعل الّله عا و الّله عفا خواندن با ضی
 دعا دعوا دعوا دعوت دعنا دعون دعوت دعوت دعا دعوت دعا دعوت
 دعوت دعا دعوت دعا دعوت دعا دعوت دعا دعوت دعا دعوت دعا دعوت
 مفتوح و او را بالفت بدل کردند و ما شد و اصل دعوا دعوا بود و او را
 مبدل شد و الف بالتقای ساکنین افتاد دعوا شد بوزن مفعول و اصل
 دعوت دعوت بود چون و او را بالفت بدل شد الف بالتقاس ساکنین
 بیفتاد دعوت شد بوزن فعت و الف رد دعنا افتاد بالتقاس ساکنین

[illegible][illegible]

عقل بد
شده مغز که
این مرد بزرگوار
چو کبریا فی سطرین
می آید و در قافیه
صحت کار بین
مردن ترس
نشود تا کنون
جست باز به
باز کردان بر سر
موسول

۲۶
مردن ترس
نشود تا کنون
جست باز به
باز کردان بر سر
موسول

جازمه در آید گوی که زمین یا بحری بنشیند چنانچه او در آن زمین امر حاضر
 لازم از زمین از مؤا زنی از زمین بانون ثقیله از زمین تا آخر
 بانون خفیفه از زمین از زمین مستقبل مجهول پیش
 یومیان یومون تا آخر بر قیاس یند علی اسم فاعل تا به راویان
 را موند را موی را مینگان را مینات اسم مفعول مری مریگان
 مری موند تا آخر مری را اصل مری موی بود و وزن مفعول و بود و یک
 کلمه سبع شدند و سابق ساکن بود و او را یا کردند و یا را دریا و غام نموند
 و نیم را برای سناسبت یا کسره دارند مری شد ناقص و او ی از یا
 قول یفعل الرضی و الرضوان خشنود شدن پسندیدن ماضی معلوم
 رضی رضیا رضوا اما آخر اصل رضی رضوا بود و در وقت و قبل
 کسره و او را یا بدل کردند رضی شد و رضوا در اصل رضوا بود و او برای
 کسره و قبل باشد رضیوا شد بعد و ضمیر یا ثقیل بود و با قبل دادند بعد سلب حرکت
 با قبل یا بالتای ساکنین بنیاد رضوا شد و وزن رضوا ماضی مجهول رضی رضیا
 رضوا بر قیاس رضی تا آخر مستقبل معلوم رضی رضیان رضون تا آخر

جازمه در آید گوی که زمین یا بحری بنشیند چنانچه او در آن زمین امر حاضر
 لازم از زمین از مؤا زنی از زمین بانون ثقیله از زمین تا آخر
 بانون خفیفه از زمین از زمین مستقبل مجهول پیش
 یومیان یومون تا آخر بر قیاس یند علی اسم فاعل تا به راویان
 را موند را موی را مینگان را مینات اسم مفعول مری مریگان
 مری موند تا آخر مری را اصل مری موی بود و وزن مفعول و بود و یک
 کلمه سبع شدند و سابق ساکن بود و او را یا کردند و یا را دریا و غام نموند
 و نیم را برای سناسبت یا کسره دارند مری شد ناقص و او ی از یا
 قول یفعل الرضی و الرضوان خشنود شدن پسندیدن ماضی معلوم
 رضی رضیا رضوا اما آخر اصل رضی رضوا بود و در وقت و قبل
 کسره و او را یا بدل کردند رضی شد و رضوا در اصل رضوا بود و او برای
 کسره و قبل باشد رضیوا شد بعد و ضمیر یا ثقیل بود و با قبل دادند بعد سلب حرکت
 با قبل یا بالتای ساکنین بنیاد رضوا شد و وزن رضوا ماضی مجهول رضی رضیا
 رضوا بر قیاس رضی تا آخر مستقبل معلوم رضی رضیان رضون تا آخر

رضی رضیان رضون تا آخر

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۱۹۱ معتمدی

بما قبل خود متصل شود ساقط نگردد چون فاعل ماضی و فاعل مستقبل

بما قبل خود متصل شود ساقط نگردد چون فاعل ماضی و فاعل مستقبل
 بران قیاس گداخته شد اسم فاعل ماضی و فاعل مستقبل
 ماضی و فاعل مستقبل تا آخر ثالث در باب افعال تعریف فعل ثلاثی مجزول لازم باشد
 چون اذ صهت زیدنا قد صهت زیدنا و اجلست زیدنا اجلس زیدنا و شاید که
 بمعنی دخول در وقت باشد چون اصبحت زیدنا و امسیت و گاه باشد بمعنی رسیدن
 به گام بود چون اخصم الزرع و بمعنی کثرت آید چون انما النخل و بمعنی
 یافتن چیزی بر صفتی باشد چون احمدا کثرته ای و جده کثرته و بمعنی
 سلب نیز باید چون انکسیت مثال و او ای انما یساکر بهم کرم و انما
 اذ قادی بود و ادسا کن را برای کسر و ما قبل بیابدل کردند انما اشد
 ماضی معلوم اذ عدا اذ عدا و انما آخر مستقبل معلوم یعود
 یعودان یعودون تا آخر حاضر اذ عدا اذ عدا و انما اذ عدا
 اسم فاعل یعود اذ اسم مفعول یعود اذ مثال ماضی انما یساکر
 تا اگر شدن ماضی معلوم ایست ایست ایست تا آخر مستقبل معلوم
 یعود یعودان یعودون تا آخر ماضی مجهول اذ عدا اذ عدا

بما قبل خود متصل شود ساقط نگردد چون فاعل ماضی و فاعل مستقبل
 بران قیاس گداخته شد اسم فاعل ماضی و فاعل مستقبل
 ماضی و فاعل مستقبل تا آخر ثالث در باب افعال تعریف فعل ثلاثی مجزول لازم باشد
 چون اذ صهت زیدنا قد صهت زیدنا و اجلست زیدنا اجلس زیدنا و شاید که
 بمعنی دخول در وقت باشد چون اصبحت زیدنا و امسیت و گاه باشد بمعنی رسیدن
 به گام بود چون اخصم الزرع و بمعنی کثرت آید چون انما النخل و بمعنی
 یافتن چیزی بر صفتی باشد چون احمدا کثرته ای و جده کثرته و بمعنی
 سلب نیز باید چون انکسیت مثال و او ای انما یساکر بهم کرم و انما
 اذ قادی بود و ادسا کن را برای کسر و ما قبل بیابدل کردند انما اشد
 ماضی معلوم اذ عدا اذ عدا و انما آخر مستقبل معلوم یعود
 یعودان یعودون تا آخر حاضر اذ عدا اذ عدا و انما اذ عدا
 اسم فاعل یعود اذ اسم مفعول یعود اذ مثال ماضی انما یساکر
 تا اگر شدن ماضی معلوم ایست ایست ایست تا آخر مستقبل معلوم
 یعود یعودان یعودون تا آخر ماضی مجهول اذ عدا اذ عدا

بما قبل خود متصل شود ساقط نگردد چون فاعل ماضی و فاعل مستقبل

اَوَسْرُ فَاَسْتَقْبِلَ مَجْهولَ يُوَسِّرُ يُوَسِّرَانِ يُوَسِّرُونَ اَمْرًا
 اَيَسِّرُ اَيَسِّرَا اَيَسِّرُوا اَيَسِّرِي اَيَسِّرَا اَيَسِّرُنْ اَمْرًا خَاضِرًا نَوْنُ ثَقِيلَةٍ
 اَيَسِّرَنَّ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ
 اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَمْرًا غَائِبًا لِيُوَسِّرَ لِيُوَسِّرَا
 لِيُوَسِّرُوا اَمَّا اَخْرَجْنِي غَائِبًا لِيُوَسِّرَ لِيُوَسِّرَا لِيُوَسِّرُوا
 تَا اَخْرَاسْمَ فَاعِلٌ مُؤَدِّرٌ مُؤَسِّرَانِ مُؤَدِّرُونَ تَا اَخْرَاسْمَ فَعُولٌ
 مُؤَسِّرٌ مُؤَسِّرَانِ مُؤَسِّرُونَ تَا اَخْرَاجُونَ وَاوِي اَيَاتِ سَامَةِ
 بَيَاي دَاشْتَن مَاضِي مَعْلُوم اَقَامَا اَقَامُوا اَمَّا اَخْرَاسْمَ فَعُولٌ
 اَفْعَلُ يُوَسِّرُ وَاوِي خَرَك مَاقْبِل اَوْ حَرَك صَحِيح سَاكِن مَنَح وَاوِي اَنْقَل كَرِه مَاقْبِل
 دَادَن وَاوِي مَوْضِع حَرَك بُد وَاوِي مَاقْبِل وِي مَفْتُوح وَاوِي رَا بَاف هَدَل كَرَدَن
 اَقَامَش وَاوِي مَن تَا اَخْرَافِ التَّقَاي سَاكِن بِيْفِتَا مَسْتَقْبِل مَعْلُوم
 يَقِيْلُ يَقِيْلَانِ يَقِيْمُونَ يَقِيْلُوْ يَقِيْلَانِ يَقِيْمُنْ تَا اَخْرَاقِيْلُوْ دَر مَل
 يَقِيْلُوْ كَسْرُهُ وَاوِي ثَقِيْل بُد وَاوِي هَدَل دَادَن وَاوِي كَسْرُهُ وَاوِي سَاكِن هَدَل مَش
 وَاوِي يَقِيْمُنْ وَاوِي تَقِيْمُنْ يَا بَالْتَقَاي سَاكِن بِيْفِتَا مَاضِي مَجْهول اَحْيَا

اَوَسْرُ فَاَسْتَقْبِلَ مَجْهولَ يُوَسِّرُ يُوَسِّرَانِ يُوَسِّرُونَ اَمْرًا
 اَيَسِّرُ اَيَسِّرَا اَيَسِّرُوا اَيَسِّرِي اَيَسِّرَا اَيَسِّرُنْ اَمْرًا خَاضِرًا نَوْنُ ثَقِيلَةٍ
 اَيَسِّرَنَّ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ
 اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَيَسِّرَانِ اَمْرًا غَائِبًا لِيُوَسِّرَ لِيُوَسِّرَا
 لِيُوَسِّرُوا اَمَّا اَخْرَجْنِي غَائِبًا لِيُوَسِّرَ لِيُوَسِّرَا لِيُوَسِّرُوا
 تَا اَخْرَاسْمَ فَاعِلٌ مُؤَدِّرٌ مُؤَسِّرَانِ مُؤَدِّرُونَ تَا اَخْرَاسْمَ فَعُولٌ
 مُؤَسِّرٌ مُؤَسِّرَانِ مُؤَسِّرُونَ تَا اَخْرَاجُونَ وَاوِي اَيَاتِ سَامَةِ
 بَيَاي دَاشْتَن مَاضِي مَعْلُوم اَقَامَا اَقَامُوا اَمَّا اَخْرَاسْمَ فَعُولٌ
 اَفْعَلُ يُوَسِّرُ وَاوِي خَرَك مَاقْبِل اَوْ حَرَك صَحِيح سَاكِن مَنَح وَاوِي اَنْقَل كَرِه مَاقْبِل
 دَادَن وَاوِي مَوْضِع حَرَك بُد وَاوِي مَاقْبِل وِي مَفْتُوح وَاوِي رَا بَاف هَدَل كَرَدَن
 اَقَامَش وَاوِي مَن تَا اَخْرَافِ التَّقَاي سَاكِن بِيْفِتَا مَسْتَقْبِل مَعْلُوم
 يَقِيْلُ يَقِيْلَانِ يَقِيْمُونَ يَقِيْلُوْ يَقِيْلَانِ يَقِيْمُنْ تَا اَخْرَاقِيْلُوْ دَر مَل
 يَقِيْلُوْ كَسْرُهُ وَاوِي ثَقِيْل بُد وَاوِي هَدَل دَادَن وَاوِي كَسْرُهُ وَاوِي سَاكِن هَدَل مَش
 وَاوِي يَقِيْمُنْ وَاوِي تَقِيْمُنْ يَا بَالْتَقَاي سَاكِن بِيْفِتَا مَاضِي مَجْهول اَحْيَا

سوءت بسبب حمل آن بر شریکی تشدید یونست مضارع یا الف تقدیمه فوق الفیت مقرون که او را پناه و جوار
 دارن که در اصل آنکه وای بود و هر دو جمع شدند اول که سوزانی ساکن واجب قلبت بیاید و او افتد و الف زائده
 میروشد ماضی معلوم آوی اوینا اووا اووت اوینا اوین تا آخر آوی در اصل آوی بود و هر دو جمع شدند
 اول مفتوح ثانی ساکن ثانی بالف جویا مستقلب و همچنین در کلمات با هم که الفتح با قبل الف کردید از جمع مذکوره
 و تشدید یونست الف با جماع ساکنین میفتاد و در تشدید مذکور بسبب هم التباس میروند و در بعضیها بیافتن علت قلب
 نکردید مضارع معلوم یووی یوویان یوون یووی تا ویان یووی تا ویان یووی تا ویان یووی تا ویان یووی تا ویان
 یووی تا ویان یووی تا ویان یووی تا ویان یووی تا ویان یووی تا ویان یووی تا ویان یووی تا ویان یووی تا ویان
 نقل سابقه کردند و از جمع مذکور و از خطا که سهوا از باب سلب حرکت با قبل باقی ماند و از ویار با جماع ساکنین میفکنند
 و در بعضیها و او را و او را فاعل شد زیرا که او اول ل همزه آمده است ماضی مجهول آوی اوینا اوون
 اوونیت اوونیت تا آخر آوی در اصل آوی بود و هر دو نایه ساکنه و الف بعد همزه مضمره و جویا و او
 و همچنین در بعضیها و بسبب اینکه و او اول بدل همزه است و فاعل ماضی مجهول آوی اوینا اوونیت اوونیت
 پس سلب حرکت آن بفرستادن و ساکنین میفتاد مضارع مجهول یووی یوویان یوون یووی تا ویان یووی تا ویان
 یووی تا آخر آوی در اصل آوی بود و هر دو نایه ساکنه و الف بعد همزه مضمره و جویا و او را و او را و او را
 و همچنین در بعضیها و بسبب که الفتح با قبل الف کردید و همچنین در و احد یونست و فاعل ماضی مجهول
 الف تا رصیف جمع مذکور و فاعل با جماع ساکنین میفتاد و در بعضیها و او اول بدل همزه
 آمده است و او را و او را فاعل شد زیرا که او اول ل همزه آمده است ماضی مجهول آوی اوینا اوونیت اوونیت
 آوی اوونیت اوونیت تا آخر آوی در اصل آوی بود و هر دو نایه ساکنه و الف بعد همزه مضمره و جویا و او
 و همچنین در بعضیها و بسبب که الفتح با قبل الف کردید و همچنین در و احد یونست و فاعل ماضی مجهول
 الف تا رصیف جمع مذکور و فاعل با جماع ساکنین میفتاد و در بعضیها و او اول بدل همزه
 آمده است و او را و او را فاعل شد زیرا که او اول ل همزه آمده است ماضی مجهول آوی اوینا اوونیت اوونیت
 آوی اوونیت اوونیت تا آخر آوی در اصل آوی بود و هر دو نایه ساکنه و الف بعد همزه مضمره و جویا و او
 و همچنین در بعضیها و بسبب که الفتح با قبل الف کردید و همچنین در و احد یونست و فاعل ماضی مجهول
 الف تا رصیف جمع مذکور و فاعل با جماع ساکنین میفتاد و در بعضیها و او اول بدل همزه
 آمده است و او را و او را فاعل شد زیرا که او اول ل همزه آمده است ماضی مجهول آوی اوینا اوونیت اوونیت
 آوی اوونیت اوونیت تا آخر آوی در اصل آوی بود و هر دو نایه ساکنه و الف بعد همزه مضمره و جویا و او

[illegible]

و تکرار مع کفیه ناقص یائی الکنی آرزو خواستن
 متممی یتممی قلیاً اصل مصدر تمکلیه بود ضمیر بجهت یا
 بکسر و بدل کردند اسم فاعل ممکن اسم مفعول متممی امر
 تممی نهی لکن بخذ یک تاضاعف تخبب یخبب
 تخبب التخبب التخبب تخبب لا تخبب بر قیاس صحیح
 باب تفاعل اصل این باب آنست که میان متعد باشد چنانکه
 باب فاعلت لیکن مجموع اینجا فاعل باشد بحسب صورت چون
 تضارب الید و عمره و در فاعلت یکی بحسب صورت فاعل دیگر مفعول
 چنانکه گفته شد و شاید که معنی اظهار چیزی باشد که آن چیز نباشد چون
 تخاصم و تخاص و معنی اقبل آید چون تساقط معنی اسقط
 قال الله تعالی تساقط علیک رطباً ویناً طای آسقط
 خیرای ۱۴

تمام الحاقه و تکرار مع کفیه ناقص یائی الکنی آرزو خواستن
 متممی یتممی قلیاً اصل مصدر تمکلیه بود ضمیر بجهت یا
 بکسر و بدل کردند اسم فاعل ممکن اسم مفعول متممی امر
 تممی نهی لکن بخذ یک تاضاعف تخبب یخبب
 تخبب التخبب التخبب تخبب لا تخبب بر قیاس صحیح
 باب تفاعل اصل این باب آنست که میان متعد باشد چنانکه
 باب فاعلت لیکن مجموع اینجا فاعل باشد بحسب صورت چون
 تضارب الید و عمره و در فاعلت یکی بحسب صورت فاعل دیگر مفعول
 چنانکه گفته شد و شاید که معنی اظهار چیزی باشد که آن چیز نباشد چون
 تخاصم و تخاص و معنی اقبل آید چون تساقط معنی اسقط
 قال الله تعالی تساقط علیک رطباً ویناً طای آسقط
 خیرای ۱۴

تکرار مع کفیه ناقص یائی الکنی آرزو خواستن
 متممی یتممی قلیاً اصل مصدر تمکلیه بود ضمیر بجهت یا
 بکسر و بدل کردند اسم فاعل ممکن اسم مفعول متممی امر
 تممی نهی لکن بخذ یک تاضاعف تخبب یخبب
 تخبب التخبب التخبب تخبب لا تخبب بر قیاس صحیح
 باب تفاعل اصل این باب آنست که میان متعد باشد چنانکه
 باب فاعلت لیکن مجموع اینجا فاعل باشد بحسب صورت چون
 تضارب الید و عمره و در فاعلت یکی بحسب صورت فاعل دیگر مفعول
 چنانکه گفته شد و شاید که معنی اظهار چیزی باشد که آن چیز نباشد چون
 تخاصم و تخاص و معنی اقبل آید چون تساقط معنی اسقط
 قال الله تعالی تساقط علیک رطباً ویناً طای آسقط
 خیرای ۱۴

تکرار مع کفیه ناقص یائی الکنی آرزو خواستن
 متممی یتممی قلیاً اصل مصدر تمکلیه بود ضمیر بجهت یا
 بکسر و بدل کردند اسم فاعل ممکن اسم مفعول متممی امر
 تممی نهی لکن بخذ یک تاضاعف تخبب یخبب
 تخبب التخبب التخبب تخبب لا تخبب بر قیاس صحیح
 باب تفاعل اصل این باب آنست که میان متعد باشد چنانکه
 باب فاعلت لیکن مجموع اینجا فاعل باشد بحسب صورت چون
 تضارب الید و عمره و در فاعلت یکی بحسب صورت فاعل دیگر مفعول
 چنانکه گفته شد و شاید که معنی اظهار چیزی باشد که آن چیز نباشد چون
 تخاصم و تخاص و معنی اقبل آید چون تساقط معنی اسقط
 قال الله تعالی تساقط علیک رطباً ویناً طای آسقط
 خیرای ۱۴

15000000

 $1 < 1.4 < 2$

سید محمد رفیع -

حرفِ عید -

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.